

فصلنامه علمی پژوهشی کاوش‌نامه

سال دهم (۱۳۸۸)، شماره ۱۸

نکته‌هایی از روایات پایان کار ضحاک*

دکتر سجّاد آیدنلو

استادیار دانشگاه پیام نور ارومیه

چکیده

مشهورترین روایت پایان کار ضحاک در سنت حماسی - اساطیری ایران به بند کشیده شدن او در بن غاری در دماوند است که در شاهنامه و بسیاری دیگر از منابع آمده. مطابق متون پهلوی ضحاک تا روز رستاخیز در آنجا زندانی است و در آن هنگام بند می‌گسلد و پس از زینکاری کشته می‌شود. درباره علت کشته شدن و زنده زندانی گشتن ضحاک توضیحاتی در سنت زرتشتی و روایات عامیانه آمده است و پژوهشگران نیز فرضیات مختلفی در این باره مطرح کرده‌اند. نظریه دیگر این است که با توجه به شواهد داستانی یک بن مایه هند و اروپایی و سامی، ضحاک برای تحمل رنج و عذاب این جهانی و سپس انجام دادن خویشکاری رستاخیزی زنده می‌ماند.

غیر از فریدون و نیز سام یا گرشاسپ به عنوان بند کنندگان و کشندگان ضحاک، در شماری از روایات رسمی و عامیانه، نریمان، کاوه و حضرت سلیمان(ع) هم از جمله دستگیر کنندگان این شهریار پتیاره فاش معرفی شده‌اند. در غالب روایات، محل زندان ضحاک غار یا چاهی در دماوند است و بر پایه اشاره بعضی منابع فریدون او را با زهی از پوست خود وی می‌بندد. این کار - که نمونه‌های دیگری نیز در داستانهای ایرانی و غیر ایرانی دارد - احتمالاً از آن روی است که موجوداتی چون ضحاک را با هر بندی غیر از پوست یا یکی از اجزا، اندامها و متعلقات آنها یا نزدیکانشان ببندند، می‌توانند آن بند را بگسلند. با این حال فریدون به گزارش برخی مآخذ برای جلوگیری از گریز ضحاک از زندان نگیبانانی بر او می‌گمارد. از جمله: نگاره یا پیکره خویش، آهنگران سندان کوب، گروهی از پریان، طلسمی به هیأت دو مرد و دسته‌ای از محافظان با سالاری ویژه.

تفصیل مطالب مذکور و برخی دیگر از نکات و جزئیات روایات پایان کار ضحاک در سه بخش: الف) زنده ماندن یا کشته شدن ضحاک (ب) به بند کشنده و گشوده ضحاک (ج) بند و بندجای ضحاک؛ بررسی شده است.

کلید واژه‌ها: ضحاک، فریدون، روایات حماسی - اساطیری ایران، شاهنامه

تاریخ پذیرش نهایی: ۸۷/۱۰/۱۶

* تاریخ دریافت مقاله: ۸۷/۴/۲۹

نشانی پست الکترونیکی نویسنده: aydenloo@gmail.com

مقدمه

در شخصیت‌شناسی روایات حماسی و اساطیری ایران، شهرت و میزان حضور شماری از کسان داستانی به حدی است که گردآوری، تنظیم و تحلیل همه اشارات و اخبار مربوط به آنها خود می‌تواند موضوع کتاب یا رساله‌ای مستقل باشد. این تنوع و تفصیل غالباً یا به دلیل پیشینه باستانی یک شخصیت در منابع داستانهای ملی / پهلوانی است و یا برخاسته از نامبرداری و در پی آن، توجه برانگیزی آن پهلوان یا پادشاه در میان عموم مردم که به ایجاد و رواج گزارشهای داستانی مختلف دربارهٔ وجوه گوناگون سرگذشت و ویژگی‌های او انجامیده است.

در سنت حماسی- اساطیری ایران در کنار شه‌یاران و یلانی چون جمشید، فریدون، گرشاسپ، رستم و فرامرز؛ ضحاک ماردوش هم به رغم تبار انیرانی و سرشت اهریمنی و، احتمالاً به سبب سابقه اوستایی، ماهیت اژدهافش و نیز نقش ورزی در بخشهایی از اخبار داستانی جمشید و فریدون و گرشاسپ بسیار مورد توجه داستان پردازان و راویان قرار گرفته است چنان که دربارهٔ چگونگی پایان کار او از گرفتاری تا کشته شدنش اشاره‌ها و گزارشهای متنوع و پراکنده‌ای در متون یافته می‌شود^۱ که بررسی کامل آنها، بویژه از منظر تطبیقی و مقایسه‌ای نکته‌های تازه‌ای را در مطالعات حماسی روشن می‌کند.^۲

الف) زنده ماندن یا کشته شدن ضحاک

شناخته شده‌ترین روایت دربارهٔ عاقبت ضحاک، گزارش شاهنامه فردوسی است که مطابق آن فریدون در رویارویی با او به گرز گاوروی سر و ترگ وی را درهم می‌کوبد اما به فرمان سروش و با این استدلال که «مزن گفت کو را نیامد زمان» از کشتن این پادشاه بیدادگر باز می‌ماند و باز به سفارش سروش او را در بن غاری در دماوند زنده به بند می‌کشد:

همان گه بیامد خجسته سروش

به چربی یکی راز گفتش به گوش

که این بسته را تا دماوند کوه
ببر همچنان تازنان بی گروه
بیاورد ضحاک را چون نوند
به کوه دماوند کردش به بند
چو بندی بر آن بند بفزود نیز
نبود از بد بخت مانند چیز
به کوه اندرون جای تنگش گزید
نگه کرد غاری بنش ناپدید
بیاورد مسمارهای گران
به جایی که مغزش نبود اندر آن
فرو برد و بستش بدان کوه باز

بدان تا بماند به سختی دراز

(فردوسی، ۱۳۶۸، ۸۴ و ۸۵ / ۴۷۵-۴۸۳)

در شاهنامه، توضیح یا اشاره‌ای بیش از این درباره‌ی پایان زندگانی ضحاک و پرسشهایی از این نوع که چرا فریدون او را نمی‌کشد و زنده زندانی می‌کند؟ آیا ضحاک از جاویدانان است یا اینکه او نیز روزی می‌میرد/ کشته می‌شود؟ و اگر چنین است مرگ/ کشتن او چگونه، چه هنگام و به دست چه کسی خواهد بود؟ و..... نیامده است ولی با بررسی برخی از متون پهلوی معلوم می‌شود که «فریدون هنگامی که او را بگرفت، بکشتن نتوانست، پس به کوه دماوند بست» (فرنبرگ دادگی، ۱۳۶۹، ص ۱۲۸) ضحاک تا روز رستاخیز زرتشتی زنده در بند خواهد بود و در هزاره‌ی اوشیدری بند می‌گسلد و با تباه کردن گیاهان، جانوران و مردمان بار دیگر زیانکاری خود را از سر می‌گیرد تا اینکه به زخم گرز سام/ گرشاسپ کشته می‌شود. مفصل‌ترین گزارش فرجام رستاخیزی ضحاک در دو متن روایت پهلوی و زند بهمن یسن است (رک: روایت پهلوی، ص ۶۰؛ زند بهمن یسن ۱۳۷۰، صص ۱۹ و ۱۸)

باور به زنده بودن ضحاک در بند فریدون از معتقدات داستانی ایرانیان است که منحصر به سنت زرتشتی و منابع مزدیسنی نیست و در شماری از مآخذ معتبر تاریخی پس از اسلام نظیر التنبیه و الاشراف و مختصرالبلدان ابن فقیه نیز بازتاب یافته است (رک: مسعودی ۱۳۶۵، ص ۸۲؛ صدیقیان ۱۳۷۵، ص ۱۷۰) هرچند که بعضی از مورخان و مؤلفان دوره اسلامی از جمله ثعالبی و صاحب گمنام مجمل التواریخ با نگاهی عقلانی، اعتقاد مذکور را نادرست و خرد ناپذیر دانسته‌اند (رک: ثعالبی ۱۳۷۲، ص ۵۶؛ مجمل التواریخ، ص ۴۱) و البته که این گونه نگرش انتقادی و به اصطلاح «اسطوره پیرا» در روزگاری که تفاوت روشن و دقیقی میان تاریخ واقعی با تاریخ مآلی/روایی وجود نداشته، بسیار جالب و درخور تأمل است.^۳

در هر حال مشهورترین - و البته نه یگانه - گزارش و اعتقاد دربارهٔ پایان کار ضحاک این است که فریدون او را زنده زندانی می‌کند و این پتیارهٔ ستمکار تا آخرالزمان در بند خواهد بود. اینجاست که باید پرسید چرا فریدون پس از چیرگی بر اهریمن تباہکاری چون ضحاک او را به تعبیر بندهش «بکشتن نتوانست» و به جای رهانیدن مردمان از شر و آسیب او، تنها به بند کردنش بسنده می‌کند و دیگر اینکه اساساً چرا باید چنین موجود شرانگیز و اژدهافشی تا روز رستاخیز «زنده» بماند و در آن روز دوباره کردار پیشین خویش را تکرار کند؟

کهن‌ترین و مستندترین پاسخ پرسش نخست (علت نکشتن فریدون ضحاک را) که ضمناً آن را باید توضیح یا دست کم توجیه سنت زرتشتی در این باره نیز به شمار آورد در کتاب نهم دینکرد و سپس منابعی مانند شایست ناشایست و دست نویس پهلوی ام. او ۲۹ است که بر اساس آنها چون فریدون سه ضربه شمشیر بر تن ضحاک می‌زند از پیکر او «بس گونه خرفستر» پدید می‌آید از این روی اهورامزدا به فریدون می‌گوید (بسنجید با توصیهٔ پیک او، سروش، به فریدون در شاهنامه) که «او را مشکاف که ضحاک است زیرا اگر وی را بشکافی ضحاک این زمین را پر کند از مور گزنده و کژدم و چلباسه و کشف و وزغ» (بهار، ۱۳۷۵، صص ۱۹۱ و ۱۹۲ و نیز «داستان گرشاسب،

تهمورس و جمشید و گلشاه و متن‌های دیگر، صص ۲۵۳-۲۵۵؛ شایست ناشایست، ص ۲۴۸) بنابر این در متون و معتقدات مزدیسنی فریدون از آن روی ضحاک را به گرز یا شمشیر نمی‌کشد تا موجودات زیانکار (خرفستران) درون او جهان را پر نکند.^۴

در یکی از روایت‌های شفاهی / مردمی شاهنامه - که ماهیت شفاهی و عامیانه آنها همواره دلیل تأخر، برساختگی و عدم اصالتشان نیست^۵ - موضوع کشته نشدن و زنده زندانی گشتن ضحاک از منظری دیگر - گرچه نه به تصریح و تفصیل لازم - مطرح شده است. در این داستان، آنکه بر ضحاک غلبه می‌کند کاوه است و چون می‌خواهد او را بکشد مردم که با وجود آن همه ستم و بیداد همچنان ضحاک را دوست دارند، به این کار رضایت نمی‌دهند و کاوه به ناچار او را پنهانی در چاهی در دماوند به بند می‌کشد (رک: انجوی ۱۳۶۹، ج ۲، صص ۳۰۵ و ۳۰۶)

اگر این روایت را پاسخ، استنباط، تعلیل یا توجیه عامه علاقه مندان، خوانندگان و شنوندگان حماسه ملی ایران درباره راز کشته نشدن ضحاک به دست فریدون در شاهنامه بدانیم، آنها «محبوبیت» ضحاک را علت پرهیز یا ناتوانی پهلوان و پادشاه پیروز (کاوه و فریدون) از کشتن او دانسته اند اما مگر نه این است که ضحاک اهریمنی ترین و دژمنش ترین چهره روایات حماسی - اساطیری ایران است پس این «محبوبیت» و «علاقه و خرسندی همگانی» چه محملی می‌تواند داشته باشد؟

به گمان نگارنده این نکته از روایت عامیانه مورد بحث، کاملاً بیراه نیست و آن را به احتمال می‌توان نمودی از یک تصور کهن و در عین حال نادر و تقریباً فراموش شده درباره جنبه نیک شخصیت ضحاک به شمار آورد که در غالب مآخذ ایرانی زیر سایه ویژگی‌های اهریمنی او رنگ باخته است. سابقه این تلقی و توصیف مثبت از ضحاک، به موسی خورنی، مورخ نامدار ارمنی، می‌رسد که در گزارشی ویژگی‌هایی مانند: علاقه به یکسان زیستن مردمان و همگانی شدن متعلقات، لزوم آشکار کردن گفتارها و کردارها و بار دادن به نیک منشان در همه اوقات شب و روز را به ضحاک نسبت داده است (برای این گزارش، رک: خالقی مطلق ۱۳۸۱، ص ۳۹) در متون ایرانی قدیمی ترین

اشارهٔ مربوط به نیک پنداشتن ضحاک و حمایت و رضایت مردم از او در کتاب نهم دینکرد و هنگامی است که مردم پس از بند شدن ضحاک و تاختن دیوان مازندران به ایران، نزد فریدون زبان به شکوه می‌کشایند که «از چه روی بیوژدی اژدهای ضحاک را که شهریار نیکو بود در پادشاهی زیرا که بیم (و ترس از ستمکاران را) باز می‌داشت و بازجوینده (بود ستمگری کهتران خود را) و این کشور را می‌پایید (و پاسداری می‌کرد) از (دیوان) شهرهای مازندران» (مزدپور ۱۳۷۶، ص ۶۴۳)^۶ - شاید - با قید احتیاط کامل - صفت «با رایِ راد» برای ضحاک درغازان نامهٔ منظوم هم ناظر بر همین وجه و ویژگیِ شخصیتِ اوست:^۷

ز جمشید و ضحاکِ با رایِ راد

ز شاه فریدون فرخ نژاد

(نوری، ۱۳۸۱، ۳۷۲/۸۵۱۷)

غیر از این دو توضیح یا دیدگاه سنتی (زرتشتی) و مردمی (عامیانه)، شماری از محققان اسطوره‌شناس و شاهنامه‌پژوه نیز فرضیات، گمانها و تحلیلهایی دربارهٔ علت زنده ماندن و به بند کشیده شدن ضحاک ذکر کرده‌اند که در اینجا به مهمترین آنها به اختصار اشاره می‌شود: ۱. در اساطیر یونان روایت رویین تنی به نام کاینوس وجود دارد که دشمنانش با ریختن سنگ و درخت بر سر و پیکرش او را از پای در می‌آورند. عده‌ای از پژوهشگران این داستان را چنین تحلیل کرده‌اند که کاینوس از ایزدان زیر زمینی بوده که چون از جایگاه خود بیرون آمده بوده است باید به محلّ اصلی خویش باز می‌گشت. دکتر خالقی مطلق با توجه به این اسطورهٔ یونانی حدس زده‌اند که شاید در روایات کهن‌تر ضحاک هم جزو رویین تنان بوده که دفع شرّ او فقط با بازگرداندن وی به محلّ اصلی اش (مغاک زمین) امکان پذیر بوده است و به همین سبب فریدون او را به فرمان سروش در بن غاری زندانی می‌کند (رک: خالقی مطلق ۱۳۷۲، ص ۲۷۶؛ همو ۱۳۸۱ الف، صص ۲۵۱ و ۲۵۲) ۲. دکتر امیدسالار در تحلیلی نمادین و روان‌شناختی ضحاک را نماد انگیزهٔ غریزی ناخودآگاه (Unconscious instinctive drives) فریدون

دانسته اند که هرگز قابل دفع و از بین بردن کامل نیست و تنها می‌توان آن را مهار کرد و پس زد. بر پایه این تفسیر، غار نماد گوشه ذهن فریدون و زنجیرهایی که بر دست و پای ضحاک بسته می‌شود، نمود سمبلیک مقابله/ واکنش خود یا من فریدون در برابر این انگیزه ناخودآگاه است (Omidshalar 1381, p:52). ۳. زنده ماندن ضحاک تعبیری از بیهودگی عمر ابدی و جاودانگی برای انسان است (رک: بهار ۱۳۷۵، ص ۱۹۱). ۴. «نکشتن رهبر یک نهضت به دلیل دامن نزدن به آتش خشم مردم (خرفستران) بوده است» (حصوری، ۱۳۷۸، ص ۲۴)^۵. ۵. زنده ماندن ضحاک یادآور امکان وقوع همیشگی خطرها و بلایای طبیعی (خشکسالی، سیل، آتشفشان، طوفان، زلزله و...) است (رک: بیضایی ۱۳۸۳، ص ۳۴). ۶. به بند کشیده شدن ضحاک یعنی اینکه بدی و پلیدی برای مدتی مهار می‌شود ولی هیچ‌گاه به طور کامل نابود نمی‌گردد (رک: رضی ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۲۶۹؛ مؤذن جامی ۱۳۷۹، ص ۲۵).

در کنار این حدسها و نظریات - که تعدد آنها ویژگی مطالعات حماسی و اساطیری است - نگارنده با توجه تطبیقی به نمونه‌های گوناگون یک بن مایه جهانی نظریه دیگری را درباره علت کشته نشدن و زنده زندانی شدن ضحاک طرح خواهد کرد. مطابق این مضمون تکرار شونده که آن را می‌توان بن مایه «پتیاره در بند» نامید، اهریمن یا مظاهر این جهانی او نظیر: شهریار بیدادگر و زیانکار، اژدها، غول، گرگ، سگ و... پس از گرفتاری به دست نیروهای نیک و ایزدی کشته نمی‌شوند بلکه در جایی (معمولاً ژرفای زمین) زنده زندانی می‌شوند تا در پایان جهان بند بگسلند و پس از انجام دادن خویشکاری رستاخیزی خود که طبعاً اهریمنی است و منجر به ایجاد شر و آشوب می‌شود، غالباً از سوی ایزد، پهلوان، پادشاه یا امام و پیامبر الهی کشته و نابود شوند. شواهد داستانی این بن مایه هم در روایات هندواروپایی به کرات یافته می‌شود و هم در متون و داستانهای سامی و از این روی آن را باید مضمونی عام و جهانی دانست.

در اسطوره‌های یونان، زئوس کوه اتنا را بر روی موجودی اژدهافش به نام تیفون/ تایفون می‌اندازد و پتیاره را زنده زیر آن گرفتار/ مدفون می‌کند. در معتقدات

یونانی شعله‌های آتشفشان اتنا را آتش دهان این غول می‌پندارند (رک: گریمال ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۹۱۳) و این مشابه باورهای مردمان محلی ناحیه دماوند است که بخار آتشفشانی دماوند را نفس ضحاک، شعله‌های آتشفشان را چشم او، بانگ پیچیده در کوه را صدای ناله و آب زرد روان در آنجا را پیشاب وی می‌دانند که هنوز زنده در غاری زندانی است (رک: Tafazzoli 1993, p.630) در روایات یونان باز پتیارگان در بند دیگری نیز وجود دارند از آن جمله Enkleidos که آتنه او را زیر جزیره سیسیلی محبوس کرده و Polybotes که پوزوئیدون به زیر صخره‌ای بزرگ به بند کشیده است (رک: باقری ۱۳۶۸، ص ۱۹) کروئوس و غولان نیز پس از شکست در برابر زئوس در ژرفای دوزخ محبوس می‌شوند (رک: سرکاراتی، ۱۳۷۸، ص ۲۶۰) در اساطیر اسکاندیناویایی، ایزدان لوکی را که بغی غول زاده است به سه صخره سترگ در کوه می‌بندند و ماری از بالای سر او می‌آویزند که زهرش بر سر و تن لوکی بریزد. لوکی تا آخرالزمان در بند خواهد ماند و در آن روز بند او بر اثر زمین لرزه‌های سهمناک می‌گسلد. او به یاری فرزندانش و نیز گروهی از دیوان زیانکاری خود را از سر می‌گیرد تا اینکه در نبرد با خدایان کشته می‌شود (رک: روزنبرگ، ۱۳۷۹، ج ۱، صص ۴۲۹ و ۴۳۰) روایات اسکاندیناوی از گرگی اژدهافش به نام فنریر نیز سخن گفته‌اند که ایزدان او را با زنجیر باریکی که کوتوله‌ها از ترکیب شش ماده ساخته‌اند به صخره‌ای می‌بندند. این گرگ مهیب در روز رستاخیز زنجیر خود را پاره می‌کند و بر انسانها می‌تازد و خورشید را می‌آورد (رک: پیچ ۱۳۸۲، صص ۱۵، ۱۶، ۸۳ و ۸۵) هیولای گرفتاری که در آخرالزمان رها می‌شود (Fettered monsters' escape at end of world) و به جهان و انسان آسیب می‌رساند از مضامین داستانهای حماسی - اساطیری ایرلندی است (رک: Cross 1969, p.34)

در روایات ایرانی غیر از ضحاک، خود اهریمن هم تا آخرالزمان در بن دوزخ به بند مینوی بسته شده است. گزارش این داستان - که به نظر دکتر سرکاراتی روایت کهنی است (رک: سرکاراتی، ۱۳۷۸ الف، ص ۱۰۵ متن و زیرنویس) - در کتاب روایات داراب

هرمز دیار آمده و طبق آن، اهریمن آسمان را سوراخ می‌کند و به گیتی می‌آید و گیومرث و گاو نخستین را می‌کشد و جهان را به تباهی می‌کشانند «پس اهرمن را بگرفتند و هم بدان سوراخ که در دنیا آمده بود با دوزخ بردند و به بند مینو بستند پس دو فرشته چون اردیبهشت امشاسفند و وره‌رام ایزد به موکل وی ایستاده اند» (روایات داراب هرمز دیار، ج ۲، ص ۸۲)^{۱۰} ظاهراً در یک متن پهلوی نیز از مَزَنی^{۱۱} دریایی سخن رفته که ایزد مهر او را در ژرفای اقیانوسی به بند کشیده است (رک: احمدی، ۱۳۸۶، ص ۱۷۶)

از روایات و اشخاص / موجودات سامی، در کتاب اوّل اینوخ / خونوخ، رفاییل عزازیل را در گودالی می‌اندازد و بر روی او سنگ و خاک می‌ریزد و میکاییل، مهتر دیوان و پیروان او را تا روز داوری بزرگ در زیر صخره‌های سترگ زندانی می‌کند (رک: بویس و گرندر ۱۳۷۵، ص ۵۲۷) در مکاشفات یوحنا (باب بیستم، آیات ۱-۳ و ۷-۹) فرشته، اژدها (ابلیس / شیطان) را با زنجیرهای بزرگ می‌بندد و به مدت هزار سال در مغاک‌های زندانی می‌کند. در سنت ترسای اهریمن پس از هزار سال از بند رها می‌شود و در سراسر جهان فتنه‌انگیزی می‌کند تا اینکه بار دیگر گرفتار و در دریاچه آتش افکنده می‌شود تا رنج و مجازات ابدی را تحمل کند (رک: کتاب مقدس، بخش عهد جدید، صص ۵۲۸ و ۵۲۹)^{۱۲} در روایات و باورهای اسلامی، دجال نام مردی است یک چشم که از مادری یهودی زاده و اکنون در جزیره‌ای به صخره‌ای بسته شده و یا در چاه یا دیری زندانی است. او در آخر الزمان از بند آزاد می‌شود و دعوی خدایی می‌کند تا اینکه همچون زیانکاران دیگر به دست امام مهدی (عج) یا حضرت عیسی (ع) کشته می‌شود (رک: دایرة المعارف فارسی، ج ۱، صص ۹۶۱ و ۹۶۲؛ راشد محصل ۱۳۸۱، صص ۱۶۰ و ۲۰۶؛ Algar 1993, p.605) نکته جالب توجه این است که در جاماسب نامه فارسی و تاریخ سیستان، دجال با ضحاک یکی دانسته شده است (رک: راشد محصل ۱۳۸۱، ص ۱۰۳؛ تاریخ سیستان، ص ۶۰) بنابر گزارش برخی منابع، صخر جنّی هم که انگشتی حضرت سلیمان (ع) را می‌دزدد، به سان ضحاک، در کوه دماوند به بند کشیده شده است و به خواست سلیمان (ع) تا روز قیامت در آنجا زندانی و در عذاب

خواهد بود (رک: ابن اسفندیار (بی تا)، ج ۱، ص ۸۳؛ مجمل التواریخ، ص ۴۶۶؛
(Tafazzoli 1993, p. 631)

به استناد این نمونه‌ها، حدس و پیشنهاد نگارنده این است که ضحاک نیز از آنجا که باید به مانند همتایان دیگر خود در روایات هندواروپایی و سامی، تا آخرالزمان پادافره و عذاب این جهانی را تحمل کند و سپس وظیفه‌ای رستاخیزی/ معادی- البته در جبهه اهریمنی- انجام دهد،^{۱۳} زنده می‌ماند و کشته نمی‌شود. به سخنی دیگر ضرورت مجازات ابدی و عهده داری زیانکاری رستاخیزی، حداقل از منظر تحلیلی اساطیری و مقایسه‌ای- تطبیقی دلیل پرهیز و ناتوانی فریدون از کشتن ضحاک است و این روایت ایرانی را هم باید بر شواهد مختلف بن مایه «پتیاره در بندی که پس از رنج و شکنجه‌های طولانی بند می‌گسلد و تباهی می‌کند و کشته می‌شود» افزود و بر همان مبنا بررسی و تفسیر کرد. جالب است که در یکی از طومارهای نقالی نیز «مجازات و عذاب کشیدن» ضحاک سبب کشته نشدن او به دست فریدون به شمار آمده است «فریدون امر به کشتن او داد اما بزرگان عقیده داشتند که او نباید به این سادگی بمیرد، او باید زنده بماند تا عذاب دردناک بچشد همانطور که مدت هزار سال این عذاب را در کام مردم ریخت» (سعیدی و هاشمی ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۴۷)

مری بویس به استناد اشاره‌ای که به کشته شدن ضحاک به دست فریدون در بخشی از یشتهای اوستا آمده- و در این باره در دنباله مقاله بحث خواهد شد- به این نتیجه رسیده است که روایت زنده زندانی شدن ضحاک و حضور اهریمنی او در آخرالزمان از بر ساخته‌های محافل دینی زرتشتی و داستان متأخری برای اجتماع نمایندگان بدی در نبرد بزرگ رستاخیزی است. به گمان او احتمال وجود رابطه میان این روایت و مثلاً داستان به زنجیر کشیدن لوکی بسیار اندک است (رک: بویس ۱۳۷۶، صص ۳۸۸ و ۳۸۹) شروو هم با ذکر نمونه‌هایی چون ضحاک از اساطیر ایران، زئوس و تیتانها از روایات یونانی و گرگ فنریر از داستانهای اسکاندیناوی، بودن پیوندی استوار و جزئی میان

روایات هندواروپایی «پتیاره در بند» را دشوار محسوب کرده است (رک: SkjÆrvø (1989, pp. 191-192

درباره بخش نخست نظر بویس (کشته شدن ضحاک در اوستا و تأخر داستان به بند کشیده شدن او) باید یادآور شد که: این هر دو روایت از سرانجام کار ضحاک، اصیل و معتبر است و نمی‌توان یکی از آن دو را باستانی و اصلی و آن دیگری را برساخته و متأخر دانست (برای توضیح بیشتر ← ادامه مقاله) ثانیاً: افزون بر زنده زندانی شدن و تحمل رنج و عذاب ابدی برای انجام دادن خویشکاری معادی، در روایتهای مختلف بن مایه «پتیاره در بند» همسانی‌های دیگری (مثلاً: بستن موجود اهریمنی با یکی از اندامهای او یا نزدیکانش، گذاشتن طلسم و نگهبان برای موجود در بند، نگونسار آویختن، بستن در غار، چاه یا ژرفای زمین و...) نیز وجود دارد که نشان دهنده ارتباط همه آنها با یک مضمون داستانی هندواروپایی - و حتی با توجه به شواهد سامی، جهانی - است و این مشترکات و تعدد گزارشهای اساطیری، حماسی، دینی و عامیانه را نمی‌توان به سادگی نادیده انگاشت.^{۱۴}

گواهی جالب توجه دیگر برای تأیید گسترش و نفوذ این بن مایه و رابطه روایات هندواروپایی و سامی مبتنی بر آن، این است که موضوع «جاودانگی زندان و عذاب این جهانی» صرفاً ویژه موجودات/ نیروهای زیانکار اهریمنی نیست و به بعضی از کسان نیک سرشت و ایزدین نیز که بنابر دلایلی گرفتار لعن و نفرین و خشم شده اند، نسبت داده شده است. برای نمونه در اسطوره‌های یونان پرومته/ پرومتئوس به جرم یاری رسانی به انسانها و آوردن آتش برای آنها - که زئوس ایشان را از آن محروم کرده بود - دچار خشم زئوس می‌گردد و در قلعه کوهی (ظاهراً در قفقاز) به زنجیر بسته می‌شود. زئوس هر روز عقاب خود را می‌فرستد تا جگر پرومته را بخورد ولیکن به دلیل نامیرایی وی، جگر هر روز به حالت نخست باز می‌گردد و او به ناچار این شکنجه را تحمل می‌کند (رک: گریمال ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۷۸۱) در روایات ارمنی آرتاوازد به سبب نفرین پدر مرده اش، آرتاخچای دوا،^{۱۵} تا آخرالزمان در غاری در کوه آراتات به بند بسته

شده است. این داستان از مشهورترین روایات مضمون «پهلوان، ایزد یا پتیاره در بند» است که غالباً با داستان ضحاک مقایسه می‌شود و گویا پیشینه این کار به گریگور ماگیستروس ارمنی در سده یازدهم میلادی می‌رسد (رک: Russell 1989, p.204) نمونه دیگر در افسانه‌های ارمنی مربوط به پهلوانی به نام مهر است که چون نادانسته با پدر خویش نبرد می‌کند، به نفرین او گرفتار می‌آید و با اسبش در غاری زندانی می‌شود و فقط سالی یک بار آن هم در نیمه شب عید معراج حضرت عیسی (ع) می‌تواند از غار- زندان خود بیرون بیاید. بر اساس این افسانه، مهر تا پایان جهان در آن غار زندانی است^{۱۶} و در آن روز از غار بیرون می‌آید و جالب تر اینکه مطابق گزارشی از این افسانه گیتی را ویران خواهد کرد (برای این داستان، رک: بویل ۱۳۸۵، صص ۸۹-۱۰۳) یعنی در اینجا نقش زیانکاری پتیارگان در بند در آخرالزمان به یک پهلوان نیک و ماهیتاً غیر اهریمنی نسبت داده شده و احتمالاً قرینه دیگری برای پیوند همه روایات بن مایه مورد بحث است.^{۱۷} ابرسکیل، پهلوان ابخازی که پشتیبان مردم سرزمین خویش است به گناه ستیزه و پرخاش با یکی از بغان آسمانی در بن غاری به یک ستون آهنی بسته شده است (رک: Abrahamian 2006, p.209) دو فرشته نامدار روایات اسلامی، هاروت و ماروت نیز که به زمین می‌آیند و گناه می‌کنند خود به اختیار، مجازات جاویدان دنیوی را بر می‌گزینند و تا روز قیامت در چاهی در بابل یا بر پایه بعضی گزارشها، دماوند به صورت معلق آویزان می‌مانند (رک: Shapur Shahbazi 2004, p.20)

درخور ذکر است که میان بند و پادافره این دو فرشته و ضحاک ماردوش مشابهاتی دیده می‌شود از جمله اینکه هاروت و ماروت نیز مانند ضحاک در چاهی در «دماوند» زندانی شده اند (رک: ibid, p.21) ضحاک به تصریح شاهنامه و مآخذ رسمی و عامیانه دیگر به شکل نگونسار به بند کشیده می‌شود^{۱۸} و هاروت و ماروت هم به طور معلق در چاه- زندان خود آویخته شده‌اند. مجمل التواریخ درباره ضحاک نوشته است «بعضی گویند هنوز به جای است. جادوان روند و از وی تعلیم کنند و نامعقول است این سخن» (مجمل التواریخ، ص ۴۱)^{۱۹} در ادب فارسی هم یکی از ویژگی‌های منسوب به

هاروت و ماروت این است که جادوان بر سر چاه- زندان آنها (در بابل) می‌روند و از این دو سحر و فسون می‌آموزند (برای دیدن بعضی نمونه‌ها، رک: شمیسا ۱۳۷۸، ص ۶۰۴؛ یاحقی ۱۳۸۶، صص ۸۶۵ و ۸۶۶)

داستان به بند کشیده شدن ضحاک و زنده ماندن او تا روز رستاخیز و کشته شدنش در آن زمان پس از اجرای نقش اهریمنی، معروف‌ترین و پرتکرارترین روایت پایان کار این پتیاره در سنت حماسی- اساطیری ایران است، ولی یگانه روایت موجود نیست و در حدود بررسی‌های نگارنده حداقل سه گزارش/ داستان دیگر نیز در این باره وجود دارد. روایت نخست- و مهمتر- برگرفته از دو اشاره اوستایی در زامیاد یشث (کرده پانزدهم، بند ۹۲) و یسنا (۹ا، بند ۸) است که از «کشته شدن» ضحاک به دست فریدون یاد کرده است «(گرزی) که فریدون دلیر داشت در هنگامی که اژی دهاک (ضحاک) کشته شد» (یشث ها، ج ۲، ص ۳۵۰) و «فریدون از خاندان توانا کسی که زد (کشت) از دهاک...» (یسنا، ص ۱۶۱)

فعل به کار رفته در اوستا *janat* از ریشه *gan-* است که دو معنای «کشتن» و «زدن» دارد. بارتولومه آن را در این عبارات به معنای «غلبه کردن و چیره شدن» گرفته است ولی صاحب نظرانی چون دارمستتر، لومل و هرتسفلد معنای «کشتن» را برای آن پذیرفته اند (رک: باقری، ۱۳۶۸، ص ۱۴) ضمناً در هندی باستان و اوستا ریشه *gan-* همیشه به معنای «کشتن» است و در اوستا برای مفهوم «بستن و به بند کشیدن» از افعالی با سه ریشه جداگانه- غیر از *gan-* استفاده شده است (رک: مولایی ۱۳۸۷، صص ۴۸۳-۴۸۵) از پژوهندگان برجسته دیگر کریستن سن و دکتر سرکاراتی هم بدون اشاره به معنای فعل اوستایی، به طور کلی از موضوع «کشته شدن» ضحاک به دست فریدون در اوستا سخن گفته اند (رک: کریستن سن ۱۳۷۷، ص ۳۰۷؛ سرکاراتی ۱۳۷۸، ص ۲۲۳)

غیر از دو اشاره اوستایی و اختلاف نظری که درباره معنای فعل عبارات آن وجود دارد، روایت «کشته شدن» ضحاک پس از گرفتاری به دست فریدون در شماری از

مآخذ مهم و معتبر تاریخی نظیر تاریخ طبری، تاریخ بلعمی، غرر اخبار ثعالبی، الکامل ابن اثیر، تجارب الامم، طبقات ناصری، تاریخ بناکتی، مختصرالبلدان ابن فقیه و نوروزنامه هم آمده است (به ترتیب، رک: طبری ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۴۱؛ بلعمی ۱۳۸۳، ص ۱۰۰؛ ثعالبی ۱۳۷۲، ص ۵۶؛ ابن اثیر ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۸۲؛ مسکویه ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۵۹؛ سراج ۱۳۴۳، ج ۱، ص ۱۳۷؛ بناکتی ۱۳۴۸، صص ۲۹ و ۳۰؛ صدیقیان ۱۳۷۵، ص ۱۷۵؛ خیام ۱۳۸۵، ص ۹) و نشان می‌دهد که کشته شدن ضحاک هم در کنار بند و عذاب دیرباز او یکی از روایات اصیل پایان کار وی در روایات ایرانی است که حتی اگر سابقه و استناد اوستایی نیز نداشته باشد، بر پایه آثاری به سان تاریخ طبری و غرر ثعالبی از گزارشهای اصلی و نسبتاً کهن در تاریخ ملی / روایی ایران است.

چنان که پیشتر اشاره شد مری بویس با توجه به عبارات اوستایی - و بدون در نظر گرفتن اشارات متعدد در متون عربی و فارسی معتبر - روایت کشته شدن ضحاک را اصیل و باستانی و داستان بند و زندان او را متأخر به شمار آورده است؛ اما پیشنهاد نگارنده این است که بر اساس این ویژگی روایات حماسی - اساطیری ایران که از بعضی داستانها یا درباره برخی کسان دو یا چند روایت / گزارش متفاوت وجود دارد که همه آن روایات / گزارشها نیز اصیل، معتبر و برگرفته از سنتهای داستان پردازی یا مآخذ روایی (کتبی یا شفاهی) مختلف است،^{۲۰} می‌توان احتمال داد که در باب پایان کار ضحاک هم دو یا چند روایت گوناگون پرداخته شده که یکی - شاید به سبب مبنای هندواروپایی یا جهانی آن و نیز ذکرش در شاهنامه و به تبع آن، بسیاری از منابع معتبر و نامعتبر - مشهور گشته و آن دیگری غیر متداول و کمتر شناخته شده مانده است. کسانی که با اخبار ملی - پهلوانی ایران آشنایی دارند به خوبی می‌دانند که از میان دو یا چند روایت مربوط به داستانی واحد یا سرگذشت یک شاه و پهلوان معمولاً یک روایت - بنابر دلایل گوناگون معروف تر از گزارشهای دیگر است و این شهرت و رواج - مشروط به اینکه قراین و اسناد کافی اصالت روایت / روایات دیگر را تأیید کند - هیچ گاه به معنای عدم اعتبار و قدمت سایر گزارشها نیست.^{۲۱}

از فرجام کار ضحاک سه روایت منحصر به فرد دیگر نیز در دست است. در یکی از آنها، او پس از مغلوب شدن در برابر کاوه و لشکریانش می‌گریزد و ناپدید می‌شود و «دیگر کسی از او نام و نشان نیافت» (حسینی قزوینی، ۱۳۸۳، ص ۱۴۰) بنابر داستانی عامیانه، ضحاک در کوهی در شهر قم زندانی و در همان جا به نمک تبدیل می‌شود (رک: ماسه، ۱۳۵۷، ج ۲، ص ۲۹۴) گزارش دیگر هم دربارهٔ عاقبت متفاوت او در روز رستاخیز و از جاماسب نامهٔ فارسی است. در این روایت ضحاک پس از رهایی از بند و یک روز و نیم ویرانکاری با سام رو به رو می‌شود و جهان پهلوان پیش از کوفتن وی با گرز، به او اندرز می‌دهد که «بیا تا یار شویم و جهان بگیریم... اگر دین می‌پذیری نیک و گرنه سرت با این گرز نرم کنم و ضحاک از ترس او دین قبول کند و بدفعلی و خیانت و ناراستی از جهان برخیزد» (راشد محصل ۱۳۸۱، ص ۱۰۳) زنده ماندن ضحاک در آخرالزمان و دین‌پذیری و هدایت او - که برخلاف سرانجام کار دیگر پتیارگان بند گسیختهٔ روایات هندواروپایی و سامی است - داستان منفردی است که نگارنده مشابه آن را در اخبار پرشمار و متنوع ضحاک در مآخذ تاریخ ملی - پهلوانی ایران ندیده است.

ب) به بند کشنده و کُشنده ضحاک

مطابق با روایات مشهور و رایج دربارهٔ فرجام کار ضحاک، دستگیر کننده و به بند کشندهٔ او در پایان شهریاری بیدادگرانه اش فریدون است و در روز رستاخیز هم که این پتیاره زنجیر می‌گسلد و به تباهی جهان می‌پردازد، گرشاسپ یا سام او را به گرز می‌کشد. در بعضی از متون پهلوی کُشندهٔ ضحاک در آخرالزمان، سام گرشاسپ یا سام نریمان است (برای نمونه، رک: روایت پهلوی، ص ۶۰؛ متن‌های پهلوی، ص ۱۱۸) (رسالهٔ ماه فروردین روز خرداد) اما در برخی دیگر سام و گرشاسپ هر دو این خویشکاری معادی را انجام می‌دهند (از جمله ← فرنبرگ دادگی ۱۳۶۹، صص ۱۲۸ و ۱۴۲) برای نمونه در زند بهمن یسن اورمزد به سروش و نریوسنگ فرمان می‌دهد که برای دفع شر

ضحاک، تن «گرشاسپ سام» را بجنابند ولی بعد به جای گرشاسپ سام، یک بار از گرشاسپ و بار دیگر از سام نام برده می‌شود (رک: زند بهمن یسن، ص ۱۸)

این دوگانگی و اختلاط ناشی از این نکته است که در اوستا «سام»، نام خاندان «گرشاسپ» و «نریمان» یکی از سه صفت اصلی و نامدار اوست؛ لیکن ظاهراً از دوره اشکانیان به بعد، نام خاندان و صفت این پهلوان بنابر قاعده شکستگی / کسر / پراکندگی شخصیت در روایات حماسی و اساطیری^{۲۲} به دو پهلوان مستقل اما هم نژاد با او تبدیل شده (در این باره، رک: سرکاراتی ۱۳۷۸، صص ۲۵۷ و ۲۵۶) و طبعاً شماری از کردارهای پهلوانی گرشاسپ نیز به این دو یل (سام و نریمان) نسبت داده شده است. از همین روی کشنده اژی دهاک در روز رستاخیز گاه گرشاسپ است و گاه سام و گاهی (در یک متن) هر دو. درباره انتقال این نقش به نریمان - که اساساً در مقایسه با گرشاسپ و سام حضور پهلوانی کم فروغی در روایات ایرانی دارد - تنها شاهد قابل توجهی که نگارنده یافته در منظومه بهمن نامه است. به استناد گزارش این متن، بهمن به دخمه خاندان رستم می‌رود و بر سر پیکر هر یک از یلان آرمیده در آنجا (گرشاسپ، نریمان، سام و خود تهمتن) لوحی خطاب به خویش می‌یابد. در لوح نریمان و از زبان او آمده است:

فریدون مرا داشت پشت و پناه

بدان تا بشستم ز گیتی گناه

ببستم فرومایه ضحاک را

کشنده چنان مرد بی باک را

(ایران‌شاه بن ابی‌الخیر ۱۳۷۰، ۴۲۷ و ۴۲۸ / ۷۲۶۶ و ۷۲۶۷)

در این اشاره - که با توجه به قدمت بهمن نامه و استناد بر منبع / منابع مکتوب، می‌تواند روایت اصیلی هم باشد - هر دو وظیفه «بستن» و «کشتن»^{۲۳} ضحاک آن هم در پایان پادشاهی او و نه در روز رستاخیز به نریمان نسبت داده شده است. مشابه این موضوع (انجام گرفتن هر دو خویشکاری به بند کشیدن و کشتن ضحاک از سوی یک

پهلوان) در طومار نقالی هفت لشکر به گرشاسپ منسوب شده و اوست که فرمان می‌دهد ضحاک را در چاهی در دماوند به بند بکشند و سر چاه را بپوشانند و چون ضحاک از چاه- زندان خود بیرون می‌آید و دوباره پادشاه می‌شود «فریدون به طرف روم رفته بود تا بازگردید گرشاسپ کار او ساخته بود» (هفت لشکر، ص ۵۲) در این گزارش نقالی نیز ضحاک پیش از آخرالزمان کشته می‌شود.

کریستن سن حدس زده است «اندیشه ایرانی درباره نبرد گرشاسپ با ضحاک و پیروزی او در روز واپسین می‌تواند انعکاسی از یک افسانه ابتدایی تر باشد که در آن حکایت شده بود که: در زمانهای نخستین ضحاک به دست فریدون مغلوب و زندانی شده و سپس به سبب گناه تازه جم دوباره از بند آزاد گشته بود؛ آنگاه گرشاسپ با وی نبرد کرده و بر او چیره شده بود» (کریستن سن ۱۳۷۷، ص ۳۵۵) بسیار جالب است که بعضی از اجزای این داستان احتمالی و بازسازی شده، در روایت مذکور از «طومار هفت لشکر» دیده می‌شود. عناصری چون: دوبار مغلوب و زندانی شدن ضحاک، رهایی او برای بار نخست از بند و زندان، گرفتاری و پایان کار او در همان هنگام- و نه روز رستاخیز- به دست گرشاسپ.

تا جایی که نگارنده جستجو کرده تقریباً همه روایات ملی، دینی و پهلوانی ایران نقش نابودی ضحاک را در آخرالزمان بر عهده گرشاسپ، سام یا نریمان گذاشته اند اما در شاهنامه اشاره بسیار کوتاه و در عین حال نادر و مبهم گونه‌ای وجود دارد که نبرد فرجامین با ضحاک را در رستاخیز نیز از اعمال «فریدون» دانسته است و این اگر برخاسته از جا به جایی / انتقال خویشکاری‌های فریدون و گرشاسپ / سام به دلیل پاره‌ای همانندی‌ها میان این دو شخص^{۲۴} نباشد، فعلاً از اشارات منفرد حماسی- اساطیری است که تفصیل روایت آن فراموش یا گم شده است. ضمن اینکه بر پایه این اشاره، فریدون هم به سان گرشاسپ و نریمان از کسانی خواهد بود که هر دو نقش زندانی کردن و دفع شر ضحاک را توأمان عهده دار شده است:

همانا که باشد به روز شمار

فریدون و ضحاک را کارزار

(فردوسی، ۱۳۶۸، ۲۰۹/۶۷۲)

غیر از فریدون، گرشاسپ، سام و نریمان؛ کاوه آهنگر در روایات شفاهی/ عامیانه شاهنامه (رک: انجوی ۱۳۶۹، ج ۲، صص ۳۰۵، ۳۰۶ و ۳۱۳؛ ج ۳، ص ۲۳) و حضرت سلیمان(ع) در گزارشی از ابن اثیر^{۲۵} از جمله کسانی هستند که ضحاک را در دماوند به بند می‌کشند. از میان این اشخاص، نقش و حضور گرشاسپ از آن روی است که به هر حال او و فرزند برادر زاده اش، سام، طبق سنت زرتشتی کشنده ضحاک زیانکار در روز رستاخیز است و همین می‌تواند دستاویزی برای انتقال وظیفه گرفتن و به بند کشیدن ضحاک به او (گرشاسپ) در برخی روایات نیز باشد. کاوه از یک سو در چیرگی فریدون بر ضحاک یار و همراه اوست و از سوی دیگر شغل «آهنگری» دارد و آهنگران در داستانهای حماسی و اساطیری هندواروپایی نقش برجسته‌ای را به لحاظ ساختن رزم افزار ویژه پهلوان و همکاری با او برای کشتن پتیارگان ایفا می‌کنند (در این باره برای نمونه، رک: سرکاراتی ۱۳۷۸، ج ۱، صص ۳۸۵-۳۹۰؛ کریستن سن ۱۳۸۴، ص ۴۶) از این رو کاوه هم می‌تواند به عنوان آهنگر همراه فریدون به تنهایی دستگیر کننده و به بند کشنده ضحاک معرفی شود اما انتساب این کار به حضرت سلیمان(ع) - که یکی دیگر از نمونه‌های متعدد در آمیختگی کسان و عناصر سامی با روایات پهلوانی ایرانی است - شاید به سبب این باشد که در معتقدات اسلامی و به تبع آن، اشارات متون تاریخی، ادبی و تفسیری سلیمان(ع) فرمانروای انس و جن و حاکم بر دیوان و پریان است پس، گرفتن و بند کردن موجودی از هافش و جادو چون ضحاک هم در حوزه خویشکاری‌ها و توانایی‌های او قرار می‌گیرد (مشابه زندانی کردن صخر جنی در دماوند)

ج) بند و بندجای ضحاک

به روایت شاهنامه و برخی دیگر از مآخذ معتبر، ضحاک در «غار» در کوه دماوند زندانی می‌شود. در شماری از منابع رسمی و عامیانه محل زندان او به جای غار، «چاه»

معرفی شده (برای نمونه، رک: ثعالبی ۱۳۷۲، ص ۵۶؛ زجاجی ۱۳۸۳، ج ۲، ۹۷۴ / ۴۱ و ۴۲؛ گردیزی ۱۳۸۴، ص ۷۰؛ مستوفی ۱۳۸۱، ص ۸۳) و این دگرگونی احتمالاً از آن روی است که «چاه» و «غار» هر دو نموده‌ها و مصادیقی از مغاک زمین محسوب می‌شوند که اقامتگاه نیروهای اهریمنی (دیوان، گولها و اژدها) است^{۳۶} چنان که مثلاً جایگاه دیو سپید در شاهنامه یک بار «چاهساری» شگفت توصیف می‌شود و بار دیگر «غاری» ژرف و تاریک^{۳۷} از این رو ضحاک نیز که یکی از مظاهر گیتیانۀ اهریمن و موجودی اژدهاسرشت است به هر حال باید در زیر و ژرفای زمین به بند کشیده شود؛ چه غار و چه چاه همانگونه که دیگر پتیارگان زیانکار یا کسان و موجودات گناهکار و نفرین شده در روایات هندواروپایی و سامی در غار، چاه، زیر کوه، صخره و.... زنده زندانی می‌شوند. در کوش نامه، زندان جای ضحاک، «زیوبان» (بدون نقطه حروف دوم و چهارم) نامیده شده است:

زیوبان کنون جای زندان اوست

همه قلعه پر گزند آن اوست

(ایران‌شان بن ابی‌الخیر ۱۳۷۷، ۴۳۸ / ۵۰۷)

از جاهای دیگر این منظومه چنین برمی‌آید که «زیوبان» نام دژ یا کوهی در دماوند است (همان ۳۷۶ / ۴۳۰۶ - ۴۳۱۰ و ۴۴۳ / ۵۵۸۶) یعنی محلّ به بند کشیدن ضحاک باز کوه «دماوند» معرفی شده. دماوند در روایات ایرانی از کوههای اساطیری و آیینی به شمار می‌آید که غیر از ضحاک، طبق گزارش بعضی منابع هاروت و ماروت، صخر جنّی و کوش پیل دندان نیز - که موجودی عجیب الخلقه، اهریمنی و ضحاک نژاد است در آنجا زندانی شده‌اند. (درباره بند شدن کوش در دماوند، رک: ایران‌شان بن ابی‌الخیر ۱۳۷۷، ۵۳۳ / ۷۲۹۴ و ۷۲۹۵)

کتاب نهم دینکرد بندجای ضحاک را «دمندان» نامیده است «درباره مغلوب کردن فریدون ضحاک را.... پس بآیین (و درست) بستن او به بند شگفت (و سخت) در گرانترین پادافراه در (کوه) دمندان» (مزدپور ۱۳۷۶، ص ۶۴۱) مترجم این بخش از

دینکرد کلمه «کوه» را پیش از «دمندان» در متن افزوده و آن را در حاشیه نام زندان ضحاک دانسته اند (همان) «دمندان» در متون پهلوی نام کوه (رک: قلی زاده ۱۳۸۷، ص ۲۰۹) و در مآخذ اسلامی نام شهری است در کرمان که کوه و غاری نیز در آنجا وجود دارد (رک: حموی ۱۳۹۹، ج ۲، ص ۴۷۱) ولی با توجه به اینکه در حدود بررسی‌های نگارنده این ناحیه در هیچ یک از روایات رسمی و عامیانه و متقدم و متأخر محل زندان ضحاک محسوب نشده است، آیا می‌توان حدس زد که شاید منظور از «دمندان» معنای لغوی این واژه یعنی «دوزخ» است (رک: دهخدا ۱۳۷۷، ذیل ماده) و احتمالاً در روایتی کهن - که اشاره ای از آن به این صورت کوتاه و تا اندازه‌ای مبهم در دینکرد بازمانده - فریدون، ضحاک را در «دوزخ» به بند کشیده بوده است؟ رد و تأیید قاطعانه این گمان نیازمند بررسی دقیق این نکته است که «دمندان» به معنای «دوزخ» - که از واژگان کهن و بسیار کم کاربرد فارسی است - در زبان پهلوی نیز ریشه و سابقه استعمال دارد یا نه؟^{۲۸} اما از نظر داستانی، مشابه مضمون «زندانی کردن پتیاره در دوزخ» در داستان به بند کشیدن اهریمن در بن «دوزخ» در کتاب روایات داراب هرمزدیار - که پیشتر ذکر شد - دیده می‌شود.

در بعضی از دست نویسه‌های قدیمی و معتبر شاهنامه دو بیت آمده است که بر اساس آنها فریدون پس از گرفتن ضحاک، زهی از پوست او جدا می‌کند و دست و پای ضحاک را با آن می‌بندد:

ز سر تا به پایش زهی برکشید

سراسر یکی چرم از او درکشید (بردردید)

بدان زه سر و پای و دستش بیست

همه بند و گردنش (بند کردنش) بر هم شکست

(رک: فردوسی ۱۳۶۸، ۱۸۴/ زیرنویس ۲۸؛ فردوسی ۱۳۷۹، ص ۲۸)

این دو بیت هرچند به لحاظ قواعد تصحیح علمی - انتقادی شاهنامه سروده فردوسی نیست و باید جزو ابیات برافزوده در حاشیه متن آورده شود اما از نظر داستانی

روایت اصیلی است^{۲۹} و در دو منبع مستند دیگر هم آمده است.^{۳۰} به نوشتهٔ ثعالبی «فریدون باریکه‌ای از پوست ضحاک جدا کرد و او را با همان بست و به کوه دماوند برد و در آنجا در چاهی زندانی کرد» (ثعالبی، ۱۳۷۲، ص ۵۶) در زین الاخبار نیز می‌خوانیم «افریدون ضحاک را بگرفت و از پوستش زهی برگرفت و او را بدان زه بیست و به سوی کوه دماوند برد» (گردیزی، ۱۳۸۴، ص ۷۰)

تصوّر نگارنده این است که «بستن ضحاک با زهی / بریده‌ای از پوست خود او» در قالب یک بن مایهٔ داستانی می‌گنجد که می‌توان آن را مضمون مهار یا دفع شرّ پتیاره یا پهلوان با یکی از اجزاء اندامها و متعلقات مربوط به او یا نزدیکانش نامید. از دقت در شواهد داستانی این بن مایه ظاهراً چنین استنباط می‌شود که موجود مغلوب و گرفتار با هر بندی غیر از پوست یا متعلقات خودش یا نزدیکانش بسته شود، به آسانی می‌تواند آن را بگسلد و گویا به همین دلیل است که جز از فریدون، گرشاسپ هم پس از گرفتن گندرو، دست و پای این دیو هولناک را با پوست خود او می‌بندد «من از گندرو نیرومندتر بودم، ته پای گندرو را گرفتم و پوست او را تا سر کشیدم (= کندم) و دست و پای گندرو را با آن بستم و از دریا به بار (= ساحل) کشیدم» (روایت پهلوی، ص ۳۰ و نیز، رک: نیبرگ، ۱۳۸۰، ص ۲۹۰) همتای اسکاندیناویایی ضحاک، لوکی را نیز ایزدان با بندی از **روده‌های پسرش** بر صخره‌ها می‌بندند (رک: سرکاراتی، ۱۳۷۸، ص ۲۵۹) این مضمون غیر از مظاهر شر دربارهٔ یلان و دلاوران هم صادق است و مثلاً شمشون / سامسون رویین تن سامی هر بند و زنجیر آهنینی را می‌تواند پاره کند و فقط هنگامی که با «**موی سر**» خویش بسته می‌شود کاری از پیش نمی‌برد و گرفتار می‌گردد (برای روایتی از این داستان، رک: ابن اثیر، ۱۳۷۰، ج ۱، صص ۴۲۷ و ۴۲۸) در افسانهٔ آذربایجانی «شیرزاد و پری زاد» نیز **سه تار موی سفید** در میان موهای پهلوان (شیرزاد) وجود دارد که چون دستانش را با آن ببندند، نمی‌تواند بگشاید. او این راز را بر خواهرش فاش می‌کند و دختر بنا بر مقصودی که دارد بازوان پهلوان را می‌بندد و دزدان می‌توانند او را بگیرند و در گودالی بیندازند (رک: آذر افشار، ۱۳۸۴، ص ۲۹)

گواهی مهم و درخور توجه برای تأیید فرضیه مذکور درباره ضحاک، روایت پایان کار او در یکی از طومارهای نقالی است که فریدون به زخم گرز، ضحاک را بی هوش می‌کند و دو بار با کمند و یک بار با زنجیر او را می‌بندد ولی ضحاک هر سه بار بند خود را پاره می‌کند تا اینکه «الهام در غیب رسید که پاشنه پای هر دو پای او زول بکش تا دوش و دست او را بدان زول ببند. به غیر از این چیز او را نتوان بست. پس فریدون به هنر مردانگی چنین کرد، هرچند آن ظالم بدکردار زور کرد نتوانست پاره کند» (شاهنامه و گرشاسپ نامه به زبان نقالان، برگ ۴۳الف)

اینکه در بعضی از داستانهای پهلوانی و عامیانه، کشتن پتیارگان (دیو، غول، زن جادو و اژدها) در گرو دستیابی پهلوان/قهرمان به شیشه عمر، شمشیر، خنجر یا یکی از اشیای متعلق به آنهاست و جز آن راه و ابزار دیگری برای نابودی زیانکاران وجود ندارد،^{۳۱} شاید بازتاب روایی دیگری از بن مایه مورد بحث باشد.

در شاهنامه تأکید و تصریح خاصی درباره ویژه بودن بند ضحاک به نظر نمی‌رسد و لیکن از روایت «بستن ضحاک با پوست خویش» و پاره‌ای اشارات و قراین در برخی مآخذ می‌توان حدس زد که شاید درباره «نوع بند» ضحاک هم روایت/روایاتی بوده که گزارش کامل آن/آنها به دست ما نرسیده است. از جمله گواهی‌های مویّد این گمان دو بیت زیر در کوش نامه است که فرارنگ، مادر فریدون در نامه‌ای به پدرش طیهور، بندی را که فرزندش بر ضحاک نهاده است تا جاودان ناگسستنی و به دور از تأثیر هر گونه سحر و جادو می‌خواند:

یکی غل بر گردنش بر نهاد

که تا جاودان کس نداند گشاد

نه افسون کند کار و نه جادوی

ز یزدان شناسیم این نیکوی

(ایرانشان بن ابی‌الخیر ۱۳۷۷، ۴۳۸/۵۵۰۸ و ۵۵۰۹)

با این حال ضحاک چنان موجود هول‌انگیز و جادوفشی است که فریدون جز از غل و بندهای ویژه، بنا بر گزارشهای متعدد نگهبانان گوناگونی را نیز در زندان جای او می‌گمارد تا پتیاره از بیم آنها نتواند بگریزد.^{۳۲} یکی از این محافظان نگاره یا پیکره فریدون و یا حتی حضور خود او در برابر ضحاک است. طبق زند بهمن یسن در آخرالزمان «ازدهاک از بیم آن که دیسه (= پیکر) فریدون به پیکر فریدون پیش (او) برخیزد، نخست بند را نگسلد تا آن گاه که اهل‌موغ آن بند (و) چوب را از بن بگسلد پس زور دهاک افزوده شود، بند را بگسلد» (زند بهمن یسن، ص ۱۸) از این عبارات معلوم می‌شود که در برخی روایات، فریدون پس از بستن ضحاک، پیکره ای چوبین از خود نیز می‌سازد و در برابر دیدگان ضحاک بر می‌افزاید تا پتیاره از ترس آن از زندان نگریزد. ترجمه مذکور و نیز گزارش شادروان دکتر بهار از این بند زند بهمن یسن (رک: بهار ۱۳۷۵، ص ۲۳۷) نشان می‌دهد که فریدون مجسمه خویش را در مقابل ضحاک ساخته است ولی مرحوم دکتر تفضلی با ارجاع به زند بهمن یسن و نیز چند مأخذ دیگر نوشته اند «چهره فریدون در صخره‌ای در برابر ضحاک تصویر شد تا او نتواند بگریزد» (Tafazzoli 1993, p.630) در مختصرالبلدان هم صورت فریدون پیش روی ضحاک نقش می‌شود و این کار را ارمائیل انجام می‌دهد (رک: صدیقیان، ۱۳۷۵، ص ۱۷۴) در گزارش موسی خورنی خود فریدون در برابر بیوراسپ به شکل مجسمه در می‌آید (رک: کیا، ۱۳۷۵، ۴۹) و ظاهراً در یک روایت ارمنی دیگر به جای تندیس و تصویر، فریدون بر در غار- زندان پتیاره ایستاده است تا مانع گریز و آشوبگری او شود (رک: مزداپور، ۱۳۸۱، ص ۳۳۱)

ابن فقیه در مختصرالبلدان روایتی از دوره مأمون عباسی (سال ۲۱۷ ه.ق) و از زبان شخصی به نام محمد بن ابراهیم آورده است که به همراه دو تن دیگر به دهکده آهنگران در طبرستان می‌روند. به گزارش او (محمد بن ابراهیم) «در آنجا بر روی کوه بس دکان بود در آن دکانها گرداگرد قله آهنگرانی بودند و چند تن دیگر نایبان همی در کنارشان که تا از کار بختند، کار از آنان برگیرند. اینان پیوسته و دمام با پتکهای

خویش بر سندانها می‌کوبیدند و هنگام فرود آوردن پتکها و هماهنگ با ضربه آنها جمله‌هایی موزون زمزمه می‌کردند و در این کار، آنی سستی و درنگ روا نمی‌داشتند. پیر را از این دگانه پرسیدم گفت این آهنگران طلسم بیوراسبند تا او بند خود نگشاید او همواره بند و زنجیرهای خود بلیسد و آنها را نازک کند، چون این پتکها کوفته شود زنجیرها به حال نخستین خود باز گردند» (صدیقیان، ۱۳۷۵، ص ۱۷۱) تقریباً مشابه این روایت در مجمل التواریخ هم از زبان مردی به نام نافع - که به فرمان مأمون برای بازجست احوال ضحاک در دماوند بدان جا رفته - آمده است (رک: مجمل التواریخ، ص ۴۶۷)

کوشش خود ضحاک یا ماران دوش او برای لیسیدن و نازک کردن زنجیرهای فریدونی و ستبر شدن دوباره آن بندها با ضربه پتک آهنگران در برخی روایات شفاهی / مردمی از پایان کار ضحاک هم دیده می‌شود (رک: انجوی، ۱۳۶۹، ج ۳، ص ۲۴؛ فلّاح ۱۳۸۷، ص ۶۹) و از نظر تطبیقی دقیقاً همانند روایتی است که در میان ارمینان درباره آرتاوازد زندانی در غار وجود دارد و بر پایه آن دو سگ در آن غار همواره زنجیرهای او را می‌جوئند تا او بتواند بگریزد و به فرمانروایی برسد (یا در گزارش دیگر جهان را ویران کند)^{۳۳} اما آهنگران روزهای یک شبه هر هفته چندین ضربه بر سندان خود می‌کوبند و با این کار بندهای آرتاوازد مجدداً ستبر و استوار می‌شود (رک: باقری، ۱۳۶۸، ص ۱۷؛ کویاجی، ۱۳۸۰، ص ۲۳۵) در افسانه‌های گرجی نیز آهنگران بر سندان خود می‌کوبند تا زنجیر امیرانی، پهلوان گرجی که به سبب سرکشی در برابر خدا به سنگی در غار بسته شده است محکم تر شود (رک: Abrahamian 2006, p.210)

در این روایت معرفی «آهنگران» به عنوان محافظ و طلسم پتیاره یا پهلوان در بند، یکی به دلیل اهمیت این گروه از پیشه‌وران در اساطیر و حماسه‌های هندواروپایی است که قبلاً نیز اشاره ای بدان شد و دیگر برای رعایت این تناسب که بند «آهنی» زندانی با ضربه پتک «آهنگر» ترمیم می‌شود نه کسی دیگر ولی نکته جالب و درخور ذکر این است که در یکی از داستانهای شفاهی / مردمی که ماران دوش ضحاک هر روز

زنجیرهای او را می‌لیسند و می‌سایند، به جای آهنگران هنگامی که «خروس سفیدی بانگ می‌زند دوباره زنجیر به حالت اول خود بر می‌گردد» (انجوی ۱۳۶۹، ج ۳، ص ۲۴) در این روایت عامیانه جالب جایگزینی «خروس سفید» به جای «آهنگران» سندان کوب ظاهراً به دو علت بوده است. نخست: اهمیت و تقدس خروس سفید در باورهای زرتشتی (در این باره، رک: رضی ۱۳۸۱، ج ۱، صص ۵۵۴-۵۶۲)^{۳۴} دوم: ترس و گریز دیو و جن از بانگ خروس سفید در معتقدات مردمی ایران (در این باره، رک: Omidisalar (1996, p.430

غیر از فریدون (پیکره، نگاره یا خود او)، آهنگران و خروس؛ در سایر روایات گروهی از پریان، طلسمی به هیأت دو مرد که به دستور حضرت سلیمان (ع) ساخته می‌شود (رک: ابن اثیر ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۸۱) و نگهبانانی با سالاری به نام دهاکان نگاهبند (رک: گردیزی ۱۳۸۴، ص ۷۰) از جمله محافظان ضحاک نام برده شده‌اند. در همایون نامه هم اشاره تقریباً واحدی آمده که بر اساس آن فریدون پس از نگونسار آویختن ضحاک در چاهی در دماوند:

به پیرامن چاه گوگرد ریخت

هر آن کس که بشنید هوشش گریخت

چو گوگرد بسیار بُد پیش و پس

نگردید پیرامن چاه کس

(زجاجی، ۱۳۸۳، ج ۲، ۴۳/۹۷۴ و ۴۴)

«گوگرد» ریختن پیرامون زندان جای ضحاک شاید توجیهی برای بیرون آمدن دود گوگرد (به روایت مختصرالبلدان ← صدیقیان، ۱۳۷۵، ص ۱۷۲) یا بخار آتشفشان از کوه دماوند در معتقدات عامیانه باشد، اما از فحوای ابیات زجاجی این نکته هم بر می‌آید که «گوگرد» نیز به نوعی کارکرد حفاظ و مانع داشته و این بار به جای جلوگیری از ضحاک، عاملی برای منع آمد و شد دیگران در آنجا بوده است.^{۳۵}

با همه این تمهیدات و تدابیر فریدونی، ضحاک تا روز رستاخیز در بند و عذاب می ماند و در غالب روایات ایرانی خود اوست که سرانجام در آن زمان بند می گسلد و زیانکاری می آغازد. در این بین فقط در گزارش زند بهمن یسن رهاننده ضحاک از زندان ابدی اهل موغ (بی دین، ملحد) است. مطابق این متن او که بهره ای از مقرری مرسوم نمی یابد کین و رزانه به دماوند می رود و با شکستن پیکر چوبین فریدون در مقابل ضحاک و یادآوری این سخن که نه هزار سال از مرگ فریدون می گذرد، بر توان بیوراسپ می افزاید و او را بر می انگیزد که بند جاویدان خویش را پاره کند و البته ضحاک «در جای آن اهل موغ را بیوبارد» (زند بهمن یسن، ص ۱۸)

نتیجه گیری

نتیجه و ماحصل مطالب گفتار حاضر، این می تواند باشد که ضحاک بنا بر سرشت شگفت و ازدهاگون خود از شخصیت های پرتوجه روایات حماسی - اساطیری ایران بوده که گردآوری و تنظیم و تحلیل انبوه اخبار و داستان های مربوط به او آشکار کننده نکته های قابل تأملی است. بررسی مجموع روایات پایان کار او - به عنوان بخشی از احوال و سرگذشت این شهریار پتیاره فش - نشان می دهد که گرفتن و به بند کشیدن وی به شیوه ها و چاره اندیشی های گوناگون صورت می گیرد و از چگونگی فرجامش در سنت داستانی ایران حداقل چهار گزارش مختلف وجود دارد که در شناخته شده ترین آنها، تا آخرالزمان، زنده زندانی می شود تا بر پایه یک بن مایه کهن هندواروپایی و سامی پس از تحمل پادافره این جهانی، در روز رستاخیز، خویشکاری اهریمنی خود را که ایجاد فتنه و آشوب در گیتی است، انجام دهد و سپس کشته شود.

در پایان از نظر روش شناسی تحقیقات حماسی این پیشنهاد را باید مطرح کرد که بسیار بجاست اخبار و روایات دیگر شخصیت های حماسی - اساطیری ایران نیز به صورت جزئی، مقایسه ای و تک نگارانه (monograph) از همه منابع رسمی و عامیانه مرتبط، استخراج و بررسی شود.

یادداشت‌ها

۱. برای دیدن برخی از این اخبار و اشارات در منابع دوره اسلامی (فارسی و عربی)، رک: صدیقیان ۱۳۷۵، صص ۱۶۶-۱۷۶
۲. در همین جا به ناگزیر باید یادآور شد که در تحقیقات حماسی و شاهنامه‌شناختی محدود کردن دامنه بررسی و به تبع آن، استقصای نسبتاً تام در پژوهش که نتیجه آن رسیدن به نکات و فرضیات تازه است یکی از اصولی است که محققان این حوزه برای دور شدن از گرفتاری در ورطه کلی گویی، توصیف و تکرار باید به کار بندند در غیر این صورت مقالات طولانی و پرشمار چیزی بر یافته‌ها و گفته‌های پیشینیان نخواهد افزود.
۳. ثعالبی در بخشهای دیگری از «غرر اخبار» هم ایرادهای عقلانی خویش را بر روایات حماسی - اساطیری ایران مطرح کرده است؛ مثلاً پس از داستان زال و سیمرغ تصریح کرده که «من درستی این داستان را بر گردن نمی‌گیرم» (همان، ص ۷۳) و در آغاز هفت خان اسفندیار نوشته است «خرد آن را نمی‌پذیرد و اندیشه استوار نمی‌دارد» (همان، ص ۱۸۴)
۴. مشابه تقریبی این موضوع یعنی پدید آمدن حشرات گزنده و آسیب رسان از پیکر موجودی اهریمنی در یکی از افسانه‌های مربوط به دریای خزر است که آهنگری از دهه‌های هفت سر را می‌افکند و از تن او پشه‌ها به پرواز در می‌آید. برای این داستان، رک: تسلیمی و دیگران ۱۳۸۶، ص ۱۱۳.
۵. در این باره، رک: سجاد آیدنلو، «پیشینه مکتوب و چند صد ساله برخی از روایات شفاهی / مردمی شاهنامه»، فرهنگ مردم (ویژه نامه شاهنامه)، سال هفتم، شماره ۲۴ و ۲۵، بهار ۱۳۷۸، صص ۷۴-۸۳.
۶. درباره تنها کار نیکی که در سراسر روزگار شهریاری ضحاک به او نسبت داده شده، رک: طبری ۱۳۸۳، ج ۱، صص ۱۴۰ و ۱۴۱.
۷. در دوران معاصر نیز چند تن از پژوهشگران کوشیده اند ضحاک را شهریاری نیک منش و مردم دوست معرفی کنند و دلایلی برای فرضیه خویش و علاقه مندی عموم مردم به او پیشنهاد نمایند. برای نمونه، رک: حصوری ۱۳۷۸، صص ۴۷-۶۱.
۸. این فرضیه ضحاک را متعلق به توده مردم و رهبر/قهرمان جامعه اشتراکی اولیه می‌داند که اگر کشته شود، مردم به حمایت از او قیام می‌کنند (بسنجید با فحوای کلی روایت عامیانه

ای که پیشتر ذکر و بررسی شد) طبق این تحلیل «پر شدن جهان از خرفستران» پس از زخمی کردن و کشتن ضحاک در سنت زرتشتی بیان نمادینی از شورش و اعتراض مردم است. رک: همان، ص ۲۳.

۹. برای دیدن تصویری از بند گسستن گرگ فنریر و آغاز تباہکاری، رک: وارنر، رکس. دانشنامه اساطیر جهان، برگردان دکتر ابوالقاسم اسماعیل پور، نشر اسطوره، چاپ دوم ۱۳۸۷، ص ۴۲۹.

۱۰. از دوست و همکار دانشورم جناب آقای دکتر خسرو قلی زاده که متن دشواریاب روایات داراب هرمزدیار را مدتی به امانت در اختیار بنده نهادند، بسیار سپاسگزارم.

۱۱. مَزَن نام گروهی از مهمترین نیروهای اهریمنی در آیین مانوی است.

۱۲. عین عبارات مکاشفات یوحنا این گونه است «و فرشته را دیدم که از آسمان نزول می نمود که کلید گود بی پایان و زنجیر بزرگی را در دست خود داشت/ و ازدها یعنی آن مار کهن را که ابلیس و شیطان است گرفتار نمود و او را تا مدت هزار سال بند نمود/ و او را در گود بی پایان انداخت و بست و مهر کرد که دیگر نفریید قبایل را تا آنکه مدت هزار سال به اتمام رسد و بعد از آن قلیل مدتی بایست که آزاد باشد..... و چون هزار سال به انجام رسد شیطان از محبس خود خلاصی خواهد یافت/ و بیرون خواهد شتافت تا آنکه قبایل را که در چهار جهت زمین هستند.... بفریید و آنها را به جهت جنگ فراهم آرد..../..... و ابلیس که آنها را می فریید به دریاچه آتش و کبریت در جایی که آن حیوان و پیغمبر کاذب هستند انداخته شد تا ابدالآباد شب و روز معذب بود»

۱۳. از جمله خویشکاریهای اهریمنی ضحاک در پایان جهان و پس از پاره کردن بند، این است که فرمانروایی دیوان را بر عهده می گیرد و به آزدن آب و آتش و گیاه و مردم می پردازد. به گزارش روایت پهلوی تا اهورامزدا و امشاسپندان، گرشاسپ/ سام را روانه نبرد و کشتن ضحاک کنند او آن اندازه زمان می یابد که یک چهارم گوسفندان ایرانشهر را بچود. رک: روایت پهلوی، ص ۶۰.

۱۴. برای نقد و رد نظر مری بویس هم چنین، رک: باقری ۱۳۶۸، صص ۱۲-۱۹؛ سرکاراتی ۱۳۷۸ الف، صص ۱۰۶ و ۱۰۷.

نکته‌هایی از روایات پایان کار ضحاک ۳۷

۱۵. نفرین پدر آرتاوازد چنین است «اگر با اسب در پی شکار تا کوه باشکوه ماسیس [آارات] رفته باشی که اجنه تو را بگیرند و اسیر کنند. در همان قلّه ماسیس با عظمت بمانی و هرگز رنگ روشنایی را نبینی» (بویل ۱۳۸۵، ص ۱۰۰)

۱۶. در روایت دیگری از این افسانه مهر به سنگی بسته شده است و کلاغی جگر او را با منقارش سوراخ می‌کند و می‌جود (مشابه پادافره پرومته در اساطیر یونان). برای این روایت از افسانه، رک: Abrahamian 2006, p.209

۱۷. شاید در انتساب ویرانگری به مهر بین مضمون «پهلوان خفته نجات بخش» و «پتیاره زندانی زیانکار» خلط و جا به جایی روی داده است.

۱۸.

بیستش بر آن گونه آویخته

وزو خون دل بر زمین ریخته
(فردوسی ۱۳۶۸، ۸۵ / ۴۸۴)

نگوش در آن چاه آونگ کرد

هنوز اندر آنجاست آونگ، مرد
(زجاجی، ۱۳۸۳، ۲ / ۹۷۴ / ۴۲)

در یکی از روایات شفاهی / مردمی هم کاوه، ضحاک را می‌گیرد و «در قلّه کوه دماوند او را با سر در چاهی آویزان می‌کند» (انجوی ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۳۱۳).

۱۹. در ابومسلم نامه آمده است «شنکل شاگرد ضحاک بود و هر سال بر سر چاه او رفتی و سحر از او یاد گرفتی» (طرطوسی ۱۳۸۰، ص ۱۳۶ مقدمه).

۲۰. مثلاً نخستین شاه و نخستین انسان دانسته شدن گیومرث، زنده دستگیر شدن و کشته شدن پادشاه هاماوران به دست رستم، روایت دینی و غیردینی از نبرد رستم و اسفندیار، روایتهای متفاوت از چگونگی مرگ یا کشته شدن رستم، سیمای خجسته و گجسته اسکندر و.....

۲۱. یکی از مصادیق و مثالهای این اصل، داستان رستم و اسفندیار است که گزارش غیردینی و مشهور آن در شاهنامه، دلیل بی اعتباری تحریر یا روایت دینی و نامشهور این

داستان در منابع دیگر نیست هرچند که روایت موجود در شاهنامه بسیار متداول و شناخته شده است.

۲۲. برای توضیح بیشتر درباره این اصطلاح و دیدن نمونه‌های دیگر، رک: سجاد آیدنلو، «ارتباط اسطوره و حماسه بر پایه شاهنامه و منابع ایرانی»، از اسطوره تا حماسه (هفت گفتار در شاهنامه پژوهی)، با مقدمه دکتر محمدامین ریاحی، مشهد، انتشارات جهاد دانشگاهی، ۱۳۸۶، صص ۲۸ و ۲۹.

۲۳. این اشاره بهمن نامه هم گواهی دیگر برای اعتبار روایت کشته شدن ضحاک - به عنوان یکی از چند گزارش پایان کار او - در سنت حماسی - اساطیری ایران است.

۲۴. درباره برخی از مشابهات فریدون با گرشاسپ و سام، رک: سرکاراتی، بهمن. «پهلوان اژدرکش در اساطیر و حماسه ایران»، سایه‌های شکار شده، نشر قطره، ۱۳۷۸، صص ۲۴۴ و ۲۴۵؛ همو. «بازشناسی بقایای افسانه گرشاسپ در منظومه‌های حماسی ایران»، همان جا، صص ۲۶۱ و ۲۶۲.

۲۵. به نوشته الکامل، فریدون پس از گرفتن ضحاک «با سلیمان بن داود دیدار کرد و سلیمان که در آن هنگام در شام به سر می‌برد. آزی دهاک را در کوهستان دنباوند زندان ساخت» (ابن اثیر، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۸۱).

۲۶. برای آگاهی بیشتر درباره اقامت دیوان و اژدهایان در مغاک زمین و دیدن نمونه‌هایی، رک: سجاد آیدنلو، «نشانه‌های سرشت اساطیری افراسیاب در شاهنامه»، از اسطوره تا حماسه، همان، صص ۷۲ و ۷۳.

۲۷. اولاد پیش از رسیدن به غار محل اقامت دیو سپید جایگاه او را «چاهسار» می‌نامد:

وزان جا سوی دیو فرسنگ صد

بیاید یکی را دشخوار و بد

میان دو صد چاهساری شگفت

به پیمانش اندازه نتوان گرفت

... ز دیوان جنگی ده و دو هزار

به شب پاسبان اند بر چاهسار

(فردوسی، ۱۳۶۹، ۳۵ و ۳۶ / ۴۷۴ - ۴۷۷)

اما به هنگام رویارویی تهمتن با او، اقامتگاه او «غار» است:

به نزدیکی غار بی بن رسید

به گرد اندرش لشکر دیو دید

(همان، ۵۵۲/۴۱)

جالب‌تر اینکه، چند بیت بعد باز جایگاه او «چاه» نامیده می‌شود (همان، ۵۶۵/۴۲) و این نشان دهنده همسانی «چاه» و «غار» به عنوان محل زندگی نیروهای اهریمنی یا تبدیل یکی به دیگری در روایات ایرانی است. به نظر دکتر خالقی مطلق - در بحث از چاه یا غار دیو سپید - «جای اهریمن و دستیاران او در اصل در زیر زمین گمان می‌رفته است که از راه چاه به روی زمین می‌آمدند و از همین راه هم می‌بایست آنها را دوباره به زیر زمین فرستاد. ولی کم کم که اهمیت اساطیری - دینی این روایت کاسته و جنبه افسانه‌ای - تاریخی گرفته چاه به غار تبدیل شده است..... بستن ضحاک در غار مثال دیگری از تبدیل چاه به غار در تحوّل اینگونه روایات است» (خالقی مطلق ۱۳۸۰، ص ۴۳۹).

۲۸. این توصیف از بندهش درباره «دمندان» شاید قرینه ای محتمل برای رابطه آن با دوزخ در زبان و ادبیات پهلوی باشد «به دمندان ژرفایی هست که همواره دود از آن آید... مردمان گویند که چشمه دوزخ در اوست» (فرنغ دادگی ۱۳۶۹، ص ۷۷).

۲۹. در مطالعات مربوط به شاهنامه و روایات حماسی ایران همواره باید به تفاوت «سخن اصیل» و «روایت اصیل» توجه داشت. منظور از «سخن اصیل» ابیات یا داستانهایی است که از نظر متن شناسی سروده خود فردوسی یا ناظم منظومه مورد بررسی باشد و مراد از «روایت اصیل» مضمون یا داستانی است که به استناد منابع حماسی - اساطیری یا برخی قراین، روایت کهن و معتبری است اما احتمال دارد یا مسلماً فردوسی یا سرایندگان معروف دیگر آن را به نظم درنیاورده اند. مثلاً داستان پیدایی آتش در زمان هوشنگ که روایتی اصیل اما الحاقی به شاهنامه است.

۳۰. در خود شاهنامه در بخش «گفتار اندر خواب دیدن ضحاک» دو بیت اصلی آمده که به احتمال بسیار به همین موضوع اشاره دارد:

یکایک همین گرد کهنتر به سال

ز سر تا به پایش کشیدی دوال

بدان زه دو دستش بیستی چو سنگ

نهادی به گردن برش پالهننگ

(فردوسی، ۱۳۶۸، ۵۸/۴۹ و ۴۸)

۳۱. برای نمونه در حماسه بیوولف، مادر گرنلد دیو را تنها با شمشیر باستانی ساخته دیوان که از دیوار ایوان او آویزان است می‌توان کشت (رک: روزنبرگ، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۵۳۶) و در داستان عامیانه ملک جمشید، خنجر طلسم بند که در یکی از برجهای باغ اقامتگاه سوسن جادو نهان شده بر پیکر روپین او کارگر است و زن جادو را می‌کشد (رک: ملک جمشید، صص ۱۸۱-۱۸۳) در برخی از قصه‌های عامیانه ایرانی دیوان با یافتن و شکستن شیشه عمر آنها نابود می‌شوند. رک: مازرلف ۱۳۷۶، ص ۲۸۹.

۳۲. درباره قدرت جادویی و گریزندگی و بندشکنی ضحاک این روایت عجایب المخلوقات کافی است که «آفریدگار، آفریدون را بر وی مسلط کرد. وی را بگرفت و به سلسله در کوهی بست به در اصفهان ضحاک این کوه به سحر بکشید و ببرد» (طوسی ۱۳۸۲، ص ۱۳۰).

۳۳. قابل توجه است که در اینجا نیز پهلوان در بند می‌خواهد پس از رهایی از غار- زندان خود مانند زیانکاران زندانی، جهان را به تباهی بکشانند.

۳۴. اتفاقاً در دنباله این روایت مردمی به اهمیت «خروس سفید» در میان زرتشتیان اشاره شده است «زرتشتیان اگر جوجه خروس سفیدی دیدند از آن خوب مواظبت می‌کنند تا همیشه بانگ بزند تا زنجیر ضحاک ماردوش پاره نشود. عله‌ای از زرتشتیان هم در قدیم اگر جوجه خروس سفیدی داشتند به یکی از زیارتگاههای خودشان به اسم شاه وهرام ایزد می‌بردند و در آنجا رها می‌کردند. زائران این زیارتگاه هم به آنها آب و دانه می‌دادند تا نسل خروس سفید از بین نرود و ضحاک از طلسم آزاد نشود» (انجوی ۱۳۶۹، ج ۳، ص ۲۴).

۳۵. جالب اینکه به نوشته مستوفی، هاروت و ماروت هم در دماوند در «چاه گوگرد» محبوسند. رک: مستوفی ۱۳۸۱ الف، ص ۷۷.

منابع و مأخذ

۱. آذر افشار، احمد (۱۳۸۴)، افسانه‌های ایران زمین (آذربایجان)، تهران، میلاد.

۲. ابن اثیر، عزالدین (۱۳۷۰)، الکامل، برگردان دکتر محمدحسین روحانی، تهران، انتشارات اساطیر.
۳. ابن اسفندیار کاتب، بهالدین محمد بن حسن (بی تا)، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال، تهران، چاپ کلاله خاور.
۴. احمدی، داریوش (۱۳۸۶)، پایان جهان و ظهور موعود در ادیان ایران باستان، تهران، جوانه توس.
۵. انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم (۱۳۶۹)، فردوسی نامه، چاپ سوم، تهران، انتشارات علمی.
۶. ایران‌شاه بن ابی‌الخیر (۱۳۷۷)، کوش نامه، به کوشش دکتر جلال متینی، تهران، انتشارات علمی.
۷. ایران‌شاه بن ابی‌الخیر (۱۳۷۰)، بهمن نامه، ویراسته دکتر رحیم عقیفی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۸. بلعمی، ابوعلی محمد (۱۳۸۳)، تاریخ بلعمی، تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، چاپ دوم، تهران، انتشارات زوار.
۹. بناکتی، داوود بن محمد (۱۳۴۸)، تاریخ بناکتی، به کوشش جعفر شعار، چاپ اول، تهران، انجمن آثار ملی.
۱۰. بویس، مری (۱۳۷۶)، تاریخ کیش زرتشت، ترجمه همایون صنعتی زاده، چاپ دوم، تهران، نشر توس.
۱۱. بویس، مری و فرانتز گرنر (۱۳۷۵)، تاریخ کیش زرتشت (پس از اسکندر گجسته)، ترجمه همایون صنعتی زاده، تهران، نشر توس.
۱۲. بهار، مهرداد (۱۳۷۵)، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران، نشر آگه.
۱۳. بیضایی، بهرام (۱۳۸۳)، ریشه یابی درخت کهن، تهران، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.

۱۴. بیج، ر. ی (۱۳۸۲)، اسطوره‌های اسکان‌دیناوی، ترجمه عباس مخبر، چاپ دوم، تهران، نشر مرکز.
۱۵. تاریخ سیستان (۱۳۸۱)، تصحیح محمدتقی بهار، تهران، انتشارات معین.
۱۶. ثعالبی، حسین بن محمد (۱۳۷۲)، شاهنامه کهن (پارسی تاریخ غرر السیر)، پارسی گردان سید محمد روحانی، چاپ اول، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی.
۱۷. حسینی قزوینی، شرف‌الدین فضل‌الله (۱۳۸۳)، المعجم فی آثار ملوک العجم، به کوشش احمد فتوحی نسب، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۱۸. حصوری، علی (۱۳۷۸)، ضحاک، تهران، نشر چشمه.
۱۹. حموی، شهاب‌الدین ابی‌عبدالله یاقوت (۱۳۹۹)، معجم البلدان، بیروت، دار احیا التراث العربی.
۲۰. خالقی مطلق، جلال (۱۳۷۲)، «ببریان (رویین تنی و گونه‌های آن)»، گل رنجهای کهن، به کوشش علی دهباشی، تهران، نشر مرکز.
۲۱. _____ (۱۳۸۰)، یادداشتهای شاهنامه، بخش یکم، نیویورک، بنیاد میراث ایران.
۲۲. خیام نیشابوری، حکیم عمر (۱۳۸۵)، نوروزنامه، تصحیح و تحشیه مجتبی مینوی، چاپ دوم، تهران، انتشارات اساطیر.
۲۳. داستان گرشاسب، تهمورس و جمشید، گلشاه و متن‌های دیگر (بررسی دست نویس م. ۲۹)، (۱۳۷۸)، آوانویسی و ترجمه از متن پهلوی: کتابیون مزداپور، تهران، نشر آگه.
۲۴. دایرة المعارف فارسی (۱۳۴۵)، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، تهران، انتشارات فرانکلین.
۲۵. راشد محصل، محمدتقی (۱۳۸۱)، نجات بخشی در ادیان، چاپ دوم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲۶. رضی، هاشم (۱۳۸۱)، دانشنامه ایران باستان، تهران، انتشارات سخن.

۲۷. روایات داراب هرمزدیار (۱۳۱۸ ه.ق)، به اهتمام موبد مانک رستم اونوالا، بمبئی، مطبعه گلزار حسینی.
۲۸. روایت پهلوی (۱۳۶۷)، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۲۹. روزنبرگ، دونا (۱۳۷۹)، اساطیر جهان (داستانها و حماسه‌ها)، ترجمه عبدالحسین شریفیان، تهران، انتشارات اساطیر.
۳۰. زجاجی (۱۳۸۳)، همایون نامه (تاریخ منظوم حکیم زجاجی)، تصحیح علی پیرنیا، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۳۱. زند بهمن یسن (۱۳۷۰)، ترجمه محمدتقی راشد محصل، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۳۲. سراج، قاضی منهاج (۱۳۴۳)، طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، کابل، بی‌نا.
۳۳. شایست ناشایست (۱۳۶۹)، ترجمه کنایون مزداپور، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۳۴. شمیسا، سیروس (۱۳۷۸)، فرهنگ تلمیحات، چاپ ششم، تهران، فردوس.
۳۵. صدیقیان، مهین دخت (۱۳۷۵)، فرهنگ اساطیری - حماسی ایران، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۳۶. طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۳)، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ ششم، تهران، اساطیر.
۳۷. طرطوسی، ابوطاهر (۱۳۸۰)، ابومسلم نامه، به اهتمام حسین اسماعیلی، تهران، معین، قطره و انجمن ایران شناسی فرانسه.
۳۸. طوسی، محمد بن محمود بن احمد (۱۳۸۲)، عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات، به اهتمام منوچهر ستوده، چاپ دوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

۳۹. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۸)، شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران، روزبهان، دفتریکم.
۴۰. _____ (۱۳۶۹)، شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، کالیفرنیا و نیویورک، بنیاد میراث ایران با همکاری بیلیوتکا پرسیکا، دفتر دوم.
۴۱. _____ (۱۳۷۹)، شاهنامه همراه با خمسه نظامی، با مقدمه فتح الله مجتبیایی، تهران، بنیاد دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
۴۲. فرنیغ دادگی (۱۳۶۹)، بندهش، گزارنده مهرداد بهار، تهران، انتشارات توس.
۴۳. قلی زاده، خسرو (۱۳۸۷)، فرهنگ اساطیر ایرانی بر پایه متون پهلوی، تهران، پارسه.
۴۴. کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید) (۱۳۸۳)، ترجمه فاضل خان همدانی، ویلیام گرن و هنری مُرتن، چاپ دوم، تهران، اساطیر.
۴۵. کریستن سن، آرتور (۱۳۷۷)، نمونه های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایرانیان، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، چاپ دوم، تهران، نشر چشمه.
۴۶. _____ (۱۳۸۴)، کاوه آهنگر و درفش کاویانی، ترجمه منیژه احد زادگان آهنی، تهران، طهوری.
۴۷. کویاجی، جهانگیر کوروجی (۱۳۸۰)، بنیادهای اسطوره و حماسه ایران، ترجمه جلیل دوستخواه، تهران، نشر آگه.
۴۸. کیا، خجسته (۱۳۷۵)، قهرمانان بادپا در قصه‌ها و نمایشهای ایرانی، تهران، نشر مرکز.
۴۹. گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود (۱۳۸۴)، زین الاخبار، به اهتمام رحیم رضا زاده ملک، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۵۰. گریمال، پی‌یر (۱۳۶۷)، فرهنگ اساطیر یونان و روم، ترجمه احمد بهمنش، چاپ سوم، تهران، امیرکبیر.

۵۱. مارزلف، اولریش (۱۳۷۶)، طبقه بندی قصه‌های ایرانی، ترجمه کیکاووس جهاننداری، چاپ دوم، تهران، انتشارات سروش.
۵۲. ماسه، هانری (۱۳۵۷)، معتقدات و آداب ایرانی، ترجمه مهدی روشن ضمیر، تبریز، موسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
۵۳. مؤذن جامی، محمد مهدی (۱۳۷۹)، ادب پهلوانی (مطالعه‌ای در تاریخ ادب دیرینه ایرانی از زرتشت تا اشکانیان)، تهران، قطره.
۵۴. متنهای پهلوی (۱۳۸۲)، گرد آورنده جاماسب جی دستور منوچهر جی جاماسب - آسانا، پژوهش سعید عریان، تهران، سازمان میراث فرهنگی.
۵۵. مجمل التواریخ و القصص (۱۳۸۳)، به تصحیح ملک الشعرای بهار، تهران، دنیای کتاب.
۵۶. مستوفی، حمدالله (۱۳۸۱)، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، چاپ چهارم، تهران، امیرکبیر.
۵۷. _____ (۱۳۸۱ الف)، نزهة القلوب، به تصحیح و تحشیه سید محمد دبیرسیاقی، قزوین، حدیث امروز.
۵۸. مسعودی، ابوالحسن علی (۱۳۶۵)، التنبيه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۵۹. مسکویه، ابوعلی (۱۳۶۹)، تجارب الامم، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران، سروش.
۶۰. ملک جمشید (۱۳۸۴)، تهران، انتشارات ققنوس.
۶۱. نوری ازدری (۱۳۸۱)، غازان نامه، به کوشش محمود مدبری، تهران، بنیاد موقوفات محمود افشار.
۶۲. هفت لشکر (طومار جامع نقّالان) (۱۳۷۷)، تصحیح مهران افشاری - مهدی مدائنی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۶۳. یاحقی، محمدجعفر (۱۳۸۶)، فرهنگ اساطیر و داستان واره ها در ادبیات فارسی، تهران، فرهنگ معاصر.
۶۴. یسنا (۱۳۸۰)، تفسیر و تألیف ابراهیم پور داوود، چاپ دوم، تهران، انتشارات اساطیر.
۶۵. یشتها (۱۳۷۷)، تفسیر و تألیف استاد ابراهیم پور داوود، چاپ دوم، تهران، انتشارات اساطیر.
۶۶. جستارهای شاهنامه شناسی و مباحث ادبی، تهران، بنیاد موقوفات محمود افشار.

ب: مقالات

- ۱- در این باره، رک: سجاد آیدنلو، «پیشینه مکتوب و چند صد ساله برخی از روایات شفاهی / مردمی شاهنامه»، فرهنگ مردم (ویژه نامه شاهنامه)، سال هفتم، شماره ۲۴ و ۲۵، بهار ۱۳۷۸، صص ۷۴-۸۳.
۲. باقری، مهری (۱۳۶۸)، «اژدهای در بند»، آینده، جلد پانزدهم، شماره ۱ و ۲، ۱۳۶۸، صص ۱۲-۱۹.
۳. بویل، جان اندرو (۱۳۸۵)، «صخره زاغ: یک غار مهری در فولکلور ارمنی»، مهر در جهان باستان (مجموعه گزارشهای کنگره مهرشناسی)، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، انتشارات توس، صص ۸۹-۱۰۳.
۴. تسلیمی، علی و عباس خائفی و اعظم اسماعیل زاده (۱۳۸۶)، «مقایسه برخی از پرسوناژها در اساطیر روسیه و ایران»، ادب پژوهی، سال اول، شماره سوم (پیاپی ۳)، پاییز، صص ۱۰۵-۱۲۶.
۵. _____ (۱۳۸۱)، «قطعاتی از اسطوره‌های ایرانی در نوشته‌های گریگور ماگیستروس»، سخنهای دیرینه، به کوشش علی دهباشی، تهران، افکار، صص ۲۵-۴۴.
۶. _____ (۱۳۸۱ الف)، «مرداس و ضحاک»، سخن های دیرینه، همان، صص ۲۵۱ و ۲۵۲.

۷. سرکاراتی، بهمن (۱۳۷۸)، «بازشناسی بقایای افسانه گرشاسب در منظومه های حماسی ایران»، سایه های شکار شده، تهران، قطره، صص ۲۵۱ - ۲۸۶.
۸. _____ (۱۳۷۸ الف)، «بنیان اساطیری حماسه ملی ایران»، سایه های شکار شده، همان، صص ۷۱ - ۱۱۲.
۹. _____ (۱۳۷۸ ب)، «جابجایی اساطیر در شاهنامه»، سایه های شکار شده، صص ۲۱۳ - ۲۲۴.
۱۰. _____ (۱۳۷۸ ج)، «سلاح مخصوص پهلوان در روایات حماسی هندواروپایی»، سایه های شکار شده، صص ۳۶۳ - ۳۹۰.
۱۱. سعیدی، مصطفی و حاج احمد هاشمی (۱۳۸۱)، طومار شاهنامه فردوسی، تهران، خوش نگار.
۱۲. شاهنامه و گرشاسب نامه به زبان نقّالان، به کتابت ابوالقاسم بن بدرالدین محمد سیاه پوش در سال ۱۱۳۵ ه.ق، محفوظ در کتابخانه شادروان استاد مجتبی مینوی به شماره ۱۳۵.
۱۳. فلّاح، نادعلی (۱۳۸۷)، «نرّز مابیس شش»، فصلنامه فرهنگ مردم (ویژه نامه شاهنامه)، سال هفتم، شماره ۲۴ و ۲۵، بهار، صص ۶۷ - ۷۳.
۱۴. مزدپور، کتایون (۱۳۷۶)، «ضحاک و فریدون»، سخنواره، به کوشش ایرج افشار و دکتر هانس روبرت رویمر، تهران، نشر توس، صص ۶۳۳ - ۶۴۵.
۱۵. _____ (۱۳۸۱)، «افسانه پری در هزار و یک شب»، شناخت هویت زن ایرانی در گستره پیش تاریخ و تاریخ، به کوشش شهلا لاهیجی و مهرانگیز کار، چاپ سوم، تهران، روشنگران و مطالعات زنان، صص ۲۹۰ - ۳۵۰.
۱۶. مولایی، چنگیز (۱۳۸۷)، «راز بندی شدن ضحاک در سنت‌های دینی و حماسی ایران»، جشن نامه استاد اسماعیل سعادت، زیر نظر حسن حبیبی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، صص ۴۷۱ - ۴۸۵.

۱۷. نیبرگ، س. هـ (۱۳۸۰)، « افسانه گرشاسب »، ترجمه میر جلال الدین کنزازی،
از گونه‌ای دیگر، چاپ دوم، تهران، نشر مرکز، صص ۲۸۲ - ۲۹۵.

منابع لاتین

1. Abrahamian, Levon (2006), ((Hero Chained in a Mountain: On the Semantic and Landscape Transformations of a Proto- Caucasian Myth)), Aramazd (Armanian Journal of Near Eastern Studies), vol 1, pp.298- 221
2. Algar, Hamid (1993), ((Dajjâl)), Encyclopaedia Iranica , Edited by Ehsan Yarshater ,New York, vol 6, pp. 603- 606
3. Bagheri, Mehri (2003), ((The Myth of the Fettered Dragon)) , Studia Fennica Folkloristica 13, 2003 , pp. 184 – 188
4. Cross, Tom Peete (1969), Motif- Index of Early Irish Literature, Indian University, Blomington, New York
5. Omidsalar, Mahmoud (1381), ((The Dragon Fight in the National Persian Epics)), pp.33- 63
6. _____ (1996), ((Div)), Iranica, ibid, vol 7, pp.428- 431
7. Russell, J (1989), ((Armanian Aždahâk)), Iranica, vol 3. pp. 204- 205
8. Shapus Shahbazi, A (2004), ((Hârut and Mârut)), Iranica, vol 12, pp. 20- 22
9. SkjÆrvØ, P. O (1989), ((Aždahâ in Old and Middle Iranian)) , Iranica, vol 3 , pp.191-199
10. Tafazzoli, A (1993), ((Damâvand in Iranian Mythology)), Iranica, vol 6, pp. 630- 631